

## در ضرورت دفاع از «حق» کودکی!

گفت و شنیدی با سوسن بهار

و مصائب‌شان به مثابه‌ی فراموش شده‌ترین کودکان جهان جلب کنم. صابر مهدی‌زاده هم به بحث «هویت ربوده شده» و از جمله مفهوم متناقض نسبیّت فرهنگی و پدیده‌ی موجود و تفکیک کننده‌ی مردم، تحت عنوان «آن‌ها و ما»، در این جوامع پرداخت.

اما فراتر از همه‌ی این‌ها، این سمینار جزئی از اولین قدم‌ها و سوت آغاز به کار «گلوبال مارش» در کشور سوئد برای زمینه‌سازی جهت حرکت‌های آتی آن است، که قطعاً در زمان خود به اطلاع همگان خواهد رسید.

در مورد بخش دوم سؤال شما باید مختصراً بگویم، مجموعه‌ی مسایلی که جزو مهم‌ترین مشکلات و مطالبات عرصه‌ی دفاع از حق کودکی و جنبش لغو کار کودک است، در این سمینار مطرح شد. از ضرورت لغو کار کودک گرفته تا جایگزینی تحصیل رایگان و اجباری با کیفیت بالا برای تمامی کودکان جهان، از مشکلات کودکانی که در خانواده‌های الکیست و معتاد و بزه‌کار بزرگ شده و مجبور به کار بوده‌اند یا خود نیز به این مشکلات در غلطیده‌اند تا مقوله‌ی هویت ربوده شده‌ی کودکان و نوجوانان در بحث مهاجرت و پناهندگی و همین‌طور فاجعه‌ی اعدام کودکان در ایران. در مورد نتایج این سمینار، اما زود است که قضاوت کنیم. همان‌طور که گفتیم، برگزاری این سمینار جزئی از یک فعالیت عمومی‌تر و درازمدت‌تر بود. پس باید قدری صبر کرد، تا هم مباحث این سمینار به صورت کتاب‌هایی که سنت کار «داروگ» در سمینارهای تاکنونی بوده است به زبان‌های فارسی و سوئدی آماده شود و در اختیار عموم قرار بگیرد؛ و هم این که فعالیت‌های دیگر هم در این زمینه به بار بنشینند، تا بتوان از بُرد اجتماعی و نقش راه‌گشای آن ارزیابی درستی ارائه داد. همین قدر بگویم، که به عنوان یک قدم و زمینه‌سازی برای قدم‌های بعدی در

اجتماعی است که بخش ویژه‌ای را به جوانان و کودکان زیر هجده سال اختصاص داده است. این تشکل در زمینه‌ی فعالیت‌های خود فعال و موثر عمل می‌کند. در ایران متأسفانه به کودکانی که از روابط و مناسبات غلط حاکم بر جامعه آسیب دیده‌اند، معمولاً «آسیب‌های اجتماعی» می‌گویند، برخورد مناسب و تصحیح کننده‌ای به آن‌ها نمی‌کنند، و حتا در مواردی این گونه کودکان زیر هجده سال را اعدام می‌کنند یا در زندان‌ها نگه می‌دارند تا به هجده سال برسند و اعدام شوند. واقعا که تصور این جنایت در حق کودکان هم عذاب آور است. مقایسه‌ی این دو نحوه‌ی برخورد به کودکانی که مرتکب اعمال اشتباه و زیان آور شده‌اند، در سوئد و ایران، و انتقال تجربه در این مورد یک هدف سمینار ما بود.

به علاوه، سال‌هاست که رو به فعالین حقوق بشر و خود نهاد حقوق بشر - به عنوان تلاش‌گران دفاع از حق کودکی - گفته‌ایم که پیگیری امر دفاع از حق کودکی را نمی‌بایست به کنوانسیون حقوق کودک محدود کرد و نهاد حقوق بشر وظیفه دارد، که فعالیت خاصی را در این زمینه در دستور کار خود قرار دهد. به این اعتبار، هم‌کاری با «گروه فعالین حقوق بشر» به ویژه در زمینه‌ی دفاع از حق کودکی یک هدف دیگر ما بود. آن‌ها در این سمینار به طور مشخص به مساله‌ی دردناک اعدام کودکان و نوجوانان در ایران، در متن قوانین اسلامی، پرداختند و کوشیدند توجه شرکت‌کنندگان در سمینار را به این مساله‌ی مهم در نقض وحشت‌ناک حق کودکی جلب کنند. کاپلایش و احسان و من هم به وضعیت نابسامان کودکان، بی‌حقوقی و بردگی مزدی آن‌ها پرداختیم. البته بحث کاپلایش و احسان بر وضعیت کودکان در سطح جهان تمرکز داشت، ولی من تلاش کردم توجه را به وضعیت کودکان در ایران

خوب است گفت‌وگو درباره‌ی کودکان، کار مزدی و بی‌حقوقی آنان، را با سمینار «کودکی ربوده شده»، که در روز دوم ژوئن در استکهلم (سوئد) در محل پارلمان این کشور برگزار شد، آغاز کنیم. دلیل برگزاری این سمینار چه بود، چه مسایلی در آن مورد بحث قرار گرفت و چه نتایجی در بر داشت؟

- **سوسن بهار:** یکی از فعالیت‌هایی که از سال ۱۹۹۷، «مرکز ادبیات کودک، داروگ» در دستور کار خود قرار داده است، برگزاری سمینارهای چندزبانی و دعوت از تلاش‌گران عرصه‌ی لغو کار کودکان و کمپین دفاع از حق کودکی برای بحث و تبادل نظر در این سمینارها به منظور انعکاس مسایل مربوط به کودکان و ایجاد هم‌دلی و هم‌نظری در این زمینه بوده است.

بعد از رژه‌ی چهار هزار کیلومتری کودکان و مدافعین حقوق کودکی در هندوستان، که در سال ۲۰۰۷ بر علیه تجارت کودکان انجام گرفت، و با توجه به مجموعه‌ی مباحثی که با سایر هم‌کاران در «گلوبال مارش» جهت ادامه‌ی این فعالیت داشتیم، تبدیل امر کودکان به مساله‌ی نهادها و تشکل‌های هر چه بیش‌تری - که نحوه‌ی کار و اهداف‌شان با کاری که ما می‌کنیم، نزدیکی و هم‌خوانی دارد- در اولویت فعالیت ما قرار گرفت. بر این مبنا، سمینار «کودکی ربوده شده» را با هم‌کاری دو تشکل دیگر در سوئد برگزار کردیم. از یک منظر، نفس این نحوه‌ی فعالیت و دامن زدن به فعالیت‌های مشترک در جهت دفاع از حق کودکی، یکی از اهداف ما بود.

اما در مورد هم‌کاران ما در این سمینار: تشکل x-cons، یا اگر بتوان ترجمه‌ای از آن به فارسی ارائه داد، نهاد «بازگرداندن آسیب دیده‌گان اجتماعی»، که مرتکب اعمال اشتباه و زیان‌باری برای خود و سایرین شده‌اند، نهادی





بر اثر مرگ همسر خود را از دست داده‌اند. گزارش از چگونگی مرگ و ترکیب جنسیتی از بین رفتگان چیزی نمی‌گوید، اما می‌توان یقین داشت که «همسرک»ها و «مادرک»های نازک و تُرد بیش‌ترین این تعداد را به دلیل تجاوز به جسم کوچک‌شان به خود اختصاص می‌دهند. بنا به این گزارش، ۴۹۰ هزار نفر از مجموع کودکان شهری دارای همسر و بیش از ۵۳۵ هزار نفر کودک روستایی دارای همسرند، که از این تعداد ۳۱۲ هزار نفر کودکان دختر و بقیه کودکان پسرند. به این ترتیب، هشت درصد از کودکان شهری و شش درصد کودکان روستایی ازدواج کرده‌اند. و ۶۲ هزار نفر از مجموع ۸۴۸ هزار نفر دارای همسر کودکان زیر چهارده ساله‌اند.

فرشید یزدانی خاطر نشان می‌کند، که پانزده هزار نفر کودکان زیر هجده سال طلاق گرفته‌اند و این تعداد در شهرها به ده هزار نفر می‌رسد. وی به نکته‌ی دردناک دیگری هم اشاره می‌کند و آن وجود چهارده هزار و ۳۰۰ کودک روستایی مطلقه بین سنین ده تا چهارده سال است. از مجموع ۶۲ هزار نفر کودک ده تا چهارده ساله‌ی ازدواج کرده، ۴۳ هزار نفر کودکان دختر و بقیه کودکان پسرند. مردک‌چولوهای روستایی بیش‌تر از شوهرک‌های شهری، همسرک‌های خود را طلاق داده‌اند. یازده هزار و ۵۰۰ نفر از کودکان طلاق گرفته‌ی روستایی، کودکان پسر و ۳۵۰۰ نفر کودکان دختر بوده‌اند. این در حالی‌ست، که از ده هزار نفر کودک طلاق گرفته‌ی شهری، شش هزار نفر کودکان دختر و چهار هزار نفر کودکان پسرند.

- وضعیت کودکان کارگر به طور مشخص چگونه است؟ چرا به کار کشیده می‌شوند؟ و بیش‌تر به چه کارهایی و در چه شرایطی اشتغال دارند؟

- **سوسن بهار:** ببینید، بنا به آمارهای رسمی نهادها و خبرگزاری‌های دولتی، قریب سه و نیم میلیون کودک در فضای آموزشی به سر نمی‌برند! خوب، نخستین پرسشی که به ذهن می‌رسد، این است که این تعداد کودک چه کار می‌کنند؟ بر اساس آمار سرشماری جمهوری اسلامی، از کل افراد ده تا نوزده سال، حدود دوازده درصد از نظر اقتصادی فعال شناخته شده‌اند، که ۷۵ درصد آن شاغل و ۲۵ درصد بیکار هستند. در کل این سرشماری، قریب ۳۷۰ هزار نفر کودک زیر پانزده سال به عنوان شاغل در کشور به ثبت

ازدواج برای کودکان دختر و پسر است. اما در معنی فقهی، بلوغ به معنای رشید بودن و رشد کامل نیست. بنابراین دختر بچه‌ی نُه ساله طبق قوانین اسلامی می‌تواند مورد تجاوز رسمی قرار بگیرد، ولی حق دخل و تصرف در املاک خویش و یا حاصل دست‌رنج‌اش را ندارد، زیرا که بالغ بودن به معنای رشید بودن نیست. در این باره، شریعت اسلام می‌گوید:

«بلوغ زمانی است که قوای جسمی صغیر نمو نموده و آماده‌ی توالد و تناسل می‌گردد و به یکی از سه امر زیر شناخته می‌شود: ۱- رویدن موهای خشن بر پشت آلت تناسلی؛ ۲- خروج منی؛ ۳- سن و آن پانزده سال تمام قمری در پسر و نُه سال قمری تمام در دختر است. حیض و حمل در زن بلوغ نیست، بلکه کاشف از آن است که قبلاً بالغ شده است.»

فرشید یزدانی، پژوهش‌گر و فعال حقوق کودکان، با استناد به سال‌نامه‌ی مرکز آمار کشور در سال ۱۳۸۵ در این باره می‌گوید:

«۸۴۸ هزار کودک ایرانی ازدواج کرده‌اند. آمار رسمی منتشر شده در سال گذشته این رقم را سی هزار مورد ازدواج ثبت شده اعلام کرد و بلافاصله مورد شماتت مسئولان امر قرار گرفت، اما این پژوهش اعلام می‌کند که حدود هفت درصد کودکان در سنین ده تا هجده سال «ازدواج» کرده‌اند. این درصد بالغ بر ۸۴۸ هزار کودک است، که ۷۵۰ هزار نفر از این مجموعه دختر و مابقی پسرند.»

بنا به این گزارش، از این تعداد، ۲۵ هزار نفر طلاق گرفته‌اند که پانزده هزار و ۶۰۰ نفر پسر و مابقی دخترند. یازده هزار و ۸۰۰ نفر هم

زمینه‌ی لغو کار کودک و حق تحصیل رایگان و با کیفیت بالا برای کودکان، برگزاری این سمینار مثبت بوده است.

- شما در این سمینار درباره‌ی بی حقوقی کودکان، و کار آن‌ها، در ایران صحبت کردید. شاخص‌های وضعیت عمومی کودکان در ایران، تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، از نظر شما چیست؟

- **سوسن بهار:** کوتاه بگویم: بی حقوقی مطلق! اعدام کودکان، بالا رفتن نرخ فحشا به بیش از ۶۳۰ درصد در ایران و سهم بیش از پنجاه درصدی کودکان در آن با توجه به ترکیب سنی. کودک همسری، کار کودکان در عرصه‌های گوناگون، کار خیابانی، اعتیاد، خشونت جسمی، تنبیهات فیزیکی در خانه و مدرسه، سوء استفاده و آزار جنسی در همه جا، اجاره دادن کودکان و تمامی مصائب دیگر اجتماعی، جایی برای «حقوق» کودکان باقی نگذاشته است.

در جغرافیای «کودکانه»ی جامعه‌ی ایران، از بین کل جمعیت واقع در سن ده تا نوزده سالگی (یعنی شانزده میلیون نفر)، بیش از پنج درصد آنان حداقل یک بار ازدواج کرده‌اند. از این رو، می‌توان اذعان داشت در سال ۱۳۷۵، طبق سرشماری اعلام شده در این سال، در حدود ۹۳۰ هزار نفر کودک در نقش همسر، خواسته یا ناخواسته، قبول مسئولیت کرده‌اند.

تبصره‌ی یک ماده‌ی ده قانون مدنی، مصوب ۱۳۶۰ مجلس شورای اسلامی، سن بلوغ را برای دختر، نُه سال کامل قمری و برای پسر، پانزده سال کامل اعلام داشته است. این وضعیت به معنای «اجازه» و «تکلیف»

رسیده‌اند. از این میان، بیست هزار کودک کار در تهران ثبت شده است. این ارقام البته متناقض با آمارهای دیگری است، که برخی از آن‌ها به رقم بیش از ۷۰۰ هزار کودک استناد می‌کنند. در حالی که، «انجمن حمایت از حقوق کودک» به رقمی در حدود یک میلیون و ۸۰۰ هزار نفر اشاره دارد.

«یونیسف»، فروردین سال گذشته، تعداد کودکان کار خیابانی در ایران را بین ۴۰۰ هزار تا یک میلیون نفر برآورد کرده است؛ اما مطابق آمار رسمی جمهوری اسلامی، این تعداد در کل کشور از ۲۰۰ هزار نفر تجاوز نمی‌کند. گذشته از تمایل مسئولان دولتی به کوچک نشان دادن ابعاد کار کودکان، یکی از مشکلات مهم در این زمینه، به ابهام در تعریف کودک و کار مربوط است. به گفته‌ی مدیر عامل «انجمن حمایت از حقوق کودکان»، در ایران بیش از ۹۰۰ هزار دختر خانه‌دار وجود دارند، که با تعریف «یونیسف» کودک محسوب می‌شوند، اما جزو آمار کودکان کار محسوب نمی‌شوند. به باور تلاش‌گران دفاع از حق کودکی، با افزودن این تعداد به کودکان کار، تعداد آن‌ها از دو و نیم میلیون هم فراتر می‌رود.

جالب است، که کار کودکان در ایران گاه به اختلاف در بین نهادها و خبرگزاری‌های رسمی دولتی - البته برای حفظ به اصطلاح «پرستیژ» جمهوری اسلامی - هم می‌انجامد. مدتی پیش، بیست و دوم اردیبهشت ۱۳۸۹، خبرگزاری «ایلنا»، که یک خبرگزاری رسمی است، اعلام کرد:

«سازمان تامین اجتماعی، با انتشار ویژه نامه‌ای به مناسبت هفته‌ی کارگر، تمام قوانین و کنوانسیون‌هایی را که ایران برای حمایت از حقوق کودکان به رسمیت شناخته بود را زیر پا گذاشت... در این ویژه‌نامه عکسی از دو کودک کارگر کوره‌پزخانه در ابعاد بزرگ و با این توضیح: «آهای بچه‌ها، خوب فهمیده‌اید که سرمایه‌ی جاودانی است کار» منتشر شد که به سادگی چند جمله، همه‌ی قوانین و به خصوص کنوانسیون حقوق کودک را زیر پا گذاشته است.»

«آهای بچه‌ها، خوب فهمیده‌اید که سرمایه‌ی جاودانی است کار»، یعنی حمایت رسمی یک سازمان دولتی از کار کودکان؛ یعنی مشروعیت دادن به بردگی آن‌ها، ترک تحصیل آن‌ها؛ یعنی دفاع از سرمایه‌داران، که از کار این کودکان سود می‌برند.

به کار کشیدن کودکان، سنگ بنای بی حقوقی مطلق آنان در سایر شئون اجتماعی است. کودکانی که بنا به تعریف می‌بایست از امنیت، رفاه، شادی و تحصیل بهره‌مند باشند، در سراسر جهان سرمایه‌داری و از جمله در ایران به مثابه‌ی برده‌های ارزان و سربازهای کوچک و ضربه‌پذیر ارتش ذخیره‌ی کار با بیکارسازی‌ها، به وحشیانه‌ترین شکلی تحت سخت‌ترین شرایط به کار کشیده می‌شوند. کار کودک، پدیده‌ی جهانی است و از شرایط امروز دنیای بحران زده‌ی گلوبال ناشی می‌شود. تحمیل تنگ‌دستی و فقر بیش‌تر به طبقه‌ی کارگر و کار کشیدن از پیکر ناتوان کودکان، این است ارمغان دنیای مدرن سرمایه‌داری برای اکثریت عظیم شهروندان.

چرایی کار کودکان در ایران هم از همین اصل اساسی دنیای سرمایه‌داری تبعیت می‌کند. اما ویژگی کار کودکان در ایران، در جمهوری اسلامی و سنت‌ها و مقررات و قوانین تطبیقی آن هم ریشه دارد. ماده‌ی ۳۷ کنوانسیون حقوق کودک و مقاله‌ی نامه‌ی ۱۸۲ سازمان جهانی کار، هر دو بر عدم به کار کشیدن از کودکان تاکید دارند و جمهوری اسلامی هم هر دوی این مقاله‌ها را به ترتیب در سال ۱۹۹۵ و ۱۹۹۹ پذیرفته و امضاء کرده است. امضای این کنوانسیون‌ها به معنی دخالت دادن آن‌ها در مواد قانونی و عمل کردن به آن‌هاست. بحث بر سر توقع از دولت ایران به پای بندی به تعهداتش نیست، بلکه بیان فریب‌کاری و خود موجه نشان دادن آن به عنوان دولت در انظار عمومی و سوءاستفاده از امکاناتی است، که از طرف نهادهای ذیربط از جمله «سازمان جهانی کار» و «یونیسف» در اختیار آن قرار داده می‌شود. هم‌چنین، تناقض و دوگانگی تعاریف و تبیین‌های خود این نهادها در تعریف نسبی فرهنگ و حق تطبیق دادن به دولت‌هایی نظیر ایران، که گویا به منظور تشویق آنان به پذیرفتن این تعهدات صورت می‌گیرد، در واقع چیزی نیست جز باز گذاشتن دست این دولت‌ها در بهره‌کشی از کودکان و نقض آشکار حقوق آنان. طبق ماده‌ی ۸۴ قانون کار جمهوری اسلامی، بر اساس مقاله‌ی نامه‌ی ۱۸۲، کار پر مخاطره برای کودکان زیر پانزده سال ممنوع است. اما با تبصره‌ی ۱۷۹ همین قانون، تمامی این مفاد زیر سؤال می‌رود. این تبصره می‌گوید، که کارگاه‌های کوچک خانوادگی از این امر معاف هستند و همین

طور کارهای دولتی. و از آن جا که در قوانین فقهی اسلام، کار کردن از «باب اجاره» است و ابوبن، ولی کودک و صاحب اختیار اویند، اگر با رضایت پدر این کار صورت پذیرد، قانون حق مداخله ندارد.

اما در مورد انواع کار کودکان در ایران، می‌توانیم به وزیر کار و امور اجتماعی جمهوری اسلامی مراجعه کنیم. ایشان، سید محمد جهرمی، در ۲۹۵مین اجلاس سالیانه‌ی «سازمان جهانی کار» اعلام کرد، کودکان کار ایران به ۲۶ نوع کار مشغول هستند. می‌شود حدس زد، که تنوع کار کودکان از این هم بیش‌تر است. کودکان به کارهایی مانند: واکس زنی، شیشه ماشین پاک‌کنی، آدامس فروشی، کار در کوره‌پزخانه‌ها، کارگاه‌های قالی‌بافی، کار در کارگاه‌ها و کارخانه‌های تولیدی کوچک، جمع‌آوری زباله، کار در مزارع، کار در کارگاه‌های در و پنجره‌سازی، بازار میوه و بازار بزرگ تهران، حمل بار، کار با برق فشار قوی، سالامبورسازی، جاده‌سازی، روده پاک‌کنی، دباغی، سری دوزی، مونتاژ قطعات الکترونیکی، مکانیکی، سم‌پاشی، رنگ‌رزی، شیشه‌سازی، تولید ظرف‌های بلوری، کار خانگی که شامل کارهایی مانند پیچ و مهره سازی، مونتاژ قطعات یدکی، سبزی پاک‌کنی و... برای رستوران‌ها است، نخریسی، پشم‌شویی و انواع و اقسام کارهای سخت و پر مشقت خیابانی اشتغال دارند.

وزیر کار و امور اجتماعی جمهوری اسلامی در همان اجلاس، حمایت جدی جمهوری اسلامی را از برنامه‌های دبیرخانه‌ی سازمان جهانی کار در ارتباط با ممنوعیت کار کودکان و هم‌کاری با آی. بی. پی. سی، IPEC، اعلام کرد. اما حرفی که فراموش کرد بگوید، این است که جمهوری اسلامی و خود ایشان به عنوان وزیر کار آن، نقش اصلی را در وضعیت تراژیک کار کودکان در ایران ایفا می‌کنند. شاید هم طبق معمول، گناه کار کودکان را به گردن فرهنگ و سنت خانواده‌ها انداخت و این جا هم فراموش کرد بگوید، که این فرهنگ و سنت از پایین جامعه نیست که کودکان را در ایران به کار کشیده است، بلکه دلایل اقتصادی ناشی از بی‌کفایتی دولت سرمایه‌داری و تحمیل عقب افتاده‌ترین قوانین قرون وسطایی به نام قوانین فقهی و حقه‌ی آن به جامعه به زور زندان و شکنجه و اعدام است، که کودکان را به بردگی مزدی کشیده و به بی حقوق‌ترین و فراموش شده‌ترین کودکان جهان تبدیل کرده است.

ابعاد کار کودک در ایران واقعا گسترده و شرایط زندگی و کار کودکان بسیار خطرناک است. کودکان به کارهای پر مخاطره حتا از سن پنج سالگی می‌پردازند. فقط در استان فارس، بنا به آمارهای رسمی، چهل و پنج هزار دار قالی بریاست. در شهر خوی، بیست و یک هزار نفر پای سه هزار دار قالی مشغول به کارند. و در ناحیه‌ی افشار کردستان، بیش از سی و پنج هزار زن و کودک پشت دارهای قالی می‌نشینند. با توجه به این که بیش از ۳۵ درصد گل فرش جهان در ایران تولید می‌شود (این آمار البته از استان‌های کرمان و کاشان و لرستان خبری نمی‌دهد) می‌توان حدس زد که فقط در این عرصه چه خیل عظیمی از کودکان به کار مشغولند. و طی ساعات طولانی نشستن بر دارهای قالی و کار سخت و طاقت فرسا، چه لطمات غیر قابل جبرانی بر جسم و جان کوچک‌شان وارد می‌شود.

از سال ۲۰۰۰ میلادی، موارد بردگی قرض و اجاره دادن کودکان نیز در ایران گزارش شده است. این پدیده که قبلا مختص کودکان کارگر در کارگاه‌های کوچک و قالی‌بافی بوده است، امروزه شامل اجاره دادن کودکان کار خیابانی هم می‌شود. بر اساس گزارشات، روزانه بیش از ۵/۳ میلیون تن زباله در جهان تولید می‌شود، که سهم کشور ایران از آن حدود ۴۰ هزار تن است. سهم بازیافت زباله در ایران، هشت درصد به نسبت ۸۰ درصد از ۹۰ هزار تن در آلمان و کشورهای صنعتی است، که توسط کودکان هشت ساله و حتا زیر هشت ساله‌ی مهاجر افغانی صورت

می‌گیرد. درآمد این کودکان در ازای روزانه هشت ساعت به دنبال زباله گشتن، در حدود فقط هشت هزار تومان به ازای هر ۲۰ کیلو زباله است.

با توجه به همه‌ی این‌ها، برخی معتقدند که آمار واقعی کودکان کار در ایران با احتساب کودکان دختر که به کار خانگی مشغولند و در کارگران کوچک در صنعت کشاورزی و در تجارت سکس و مواد مخدر، از مرز چهار میلیون هم می‌گذرد.

در میان انواع و اقسام کارهای کودکان، باید به کار خیابانی اشاره کرد، که یکی از پر مخاطره‌ترین کارهای کودکان تشخیص داده شده و از آن جا که ابعاد علنی «خیابانی»

دارد، بیش تر از آن صحبت می‌شود و هم‌چنین به دلیل قابل رویت بودنش، امکان تحقیق و بررسی جنبه‌های مختلف زندگی کودکان کارگر این عرصه را بیش تر به دست می‌دهد. کار خیابانی واقعا دل‌خراش‌ترین شکل حضور انسان‌های کوچک در عرصه‌ی کار است، که زمستان در پای کیوسک‌های تلفن یخ می‌زنند و می‌میرند و تابستان در میان زباله‌ها و دود و آلودگی هوا دچار بیماری‌های مختلف می‌گردند. به علاوه، مساله‌ی آزار این کودکان هم هست. بررسی‌های مختلف نشان می‌دهد، که آزار در میان کودکان خیابانی و کار در قیاس با کودک آزاری در میان کل کودکان



بسیار بیش‌تر است و آمار رو به رشد این کودکان در ایران می‌تواند تاییدی بر افزایش کودک آزاری باشد.

تاریخچه‌ی ظهو نامیمون نان در آوردن در کوچه‌ها و خیابان‌های ایران برای کل خانواده توسط کودکان، تا آن جا که به قلمی شدن این پدیده در مطبوعات مربوط می‌شود به سال ۱۹۹۶، آن هم در سطحی محدود، برمی‌گردد. طبق آمار آن سال‌ها، تعداد کودکان خیابانی بیست هزار نفر اعلام شده بود. اما فقط چهار سال بعد، در سال ۲۰۰۰، این رقم یک میلیون نفر اعلام گشت. و عجیب آن که، امروزه آمار رسمی دولتی بعضا در همان سطح بیست هزار نفر یا حداکثر ۲۰۰ هزار

نفر درجا می‌زند. در حالی که تلاش‌گران و پژوهش‌گران عرصه‌ی دفاع از حق کودکی و جنبش لغو کار کودک، این آمار را تا سطح یک میلیون و ۸۰۰ هزار نفر برآورد کرده و در مورد جنبه‌های مختلف زندگی و کار کودکان خیابانی هم گزارش‌هایی داده‌اند.

شاید مناسبت داشته باشد، همین جا در مقابل کسانی که مقوله‌ی کودکان کار خیابانی را سال‌ها مساله‌ای فرهنگی یا ویژه‌ی کودکان مهاجر یا بی سرپرست قلمداد می‌کردند و از پذیرش منبای اقتصادی کار کودکان و سودآوری سرمایه از آن سر باز می‌زدند، بگویم که سرانجام «یونیسف» هم اعلام کرد: - کودکان پرسه، کودکان کارند؛ - بیش از ۸۵ درصد کودکان کار خیابانی در ایران با خانواده‌های خود زندگی می‌کنند و به دلیل فقر اقتصادی و بیکاری والدین خویش برای کار به خیابان‌ها می‌آیند؛ و - با اعلام این که فقط دوازده درصد این کودکان مهاجرند و یا از شهرستان می‌آیند، تعریف نادرست گرایش‌ها یاد شده در بالا هم کنار زده شد.

این تعاریف مهم هستند، چرا که سیاست و روش برخورد متفاوت به مقوله‌ی کار کودکان خیابانی را در خود مستتر دارند. فراموش نمی‌کنم، وقتی مدت‌ها پیش از مقوله‌ی کار کودک و کودکان کار خیابانی و وجود کودکان برده‌ی قرض در ایران حرف می‌زدیم، دوستان فرهیخته‌ی ایرانی گوش‌زد می‌کردند که ایران، هندوستان و پاکستان نیست. از این حرف‌ها ننزید! همان وقت‌ها، در روزنامه‌ی «صبح»، آوریل ۲۰۰۰، روزنامه‌نگاری به نام

زهره خوش نمک در این باره نوشته بود: «در وادی السلام قم از سلام و سلامتی خبری نیست. این جا کودکان شش تا شانزده ساله را درازای مبالغی بین ۲۵ تا ۱۵۰ هزار تومان سالیانه اجاره می‌دهند.» طبق آخرین اطلاعات، در مجموع هشتاد درصد کودکان خیابانی، کودکان کار هستند که به علت فقر اقتصادی خانواده‌ها، مجبور به کار در خیابان هستند و بیش تر آن‌ها نیز در استان‌های خراسان، تهران، لرستان و کردستان به سر می‌برند. نود درصد این کودکان دارای والدین هستند، هشتاد درصدشان مهاجرند، که چهل و دو درصد آن‌ها از روستاها و شهرهای دیگر کشور و سی و هشت درصد آن‌ها از

کشورهای دیگر آمده‌اند. از نظر جنسیت نیز هفتاد و هشت درصد این گونه کودکان مذکر هستند و در فاصله‌ی سنی پنج تا هجده سالگی قرار دارند.

پژوهش‌های مختلف نشان می‌دهد، که تعداد قابل توجهی از کودکان کار خیابانی به دلیل نیاز مالی شدید خانواده‌ها به باندهای مافیایی کودکان اجاره داده می‌شوند. دکتر فاطمه قاسم زاده، عضو هیات علمی دانش‌گاه تهران و عضو «انجمن حمایت از حقوق کودکان»، در گفت‌وگو با خبرنگار اجتماعی خبرگزاری «مهر» در این باره می‌گوید:

«اگر چه اکثر این کودکان اجیر شده‌ی خانواده‌هاشان هستند، اما برخی نیز توسط باندهای قاچاق از خانواده‌ها به قیمت‌های ناچیز سالانه صد هزار تومان اجاره شده و مورد بهره‌کشی از سوی افراد سودجو قرار می‌گیرند. در حالی که این باندها از طریق بهره‌کشی از این کودکان سود کلانی به جیب می‌زنند.»

ایشان از تحقیق تکان دهنده‌ای صحبت می‌کند، که بر روی ۵۸۵ کودک کار و خیابانی در گروه سنی بین شش تا هجده سال صورت گرفته و نشان دهنده‌ی وضعیت وخیم سلامت جسمی و روحی و روانی این کودکان است. بنا به این تحقیق:

«هشتاد درصد درصد این کودکان دچار کاهش قد، ۸۶ درصد کاهش وزن، ۷۷ درصد بیماری‌های دهان و دندان، ۷۳ درصد بیماری‌های چشم، ۶۱ درصد بیماری‌های دستگاه تنفسی، ۶۴ درصد بیماری‌های قلبی، ۶۰ درصد بیماری‌های گوش و حلق و بینی، ۸۲ درصد بیماری‌های پوست، و ۶۰ درصد دارای بیماری‌های دستگاه گوارشی هستند. و ۵۶ درصد این کودکان بی‌سواد، ۳۲ درصد دچار مشکل کمبود حافظه، ۳۰ درصد مشکلات یادگیری، ۶۱ درصد کمبود خفیف ذهنی، ۲۱ درصد کمبود گنج‌کاو، ۶۴ درصد کمبود شناخت محیط، و ۶۱ درصد دارای مشکلات گفتاری می‌باشند.»

بحث در مورد وضعیت کودکان کار، برخورد جمهوری اسلامی به این پدیده‌ی غیر انسانی، و جنبه‌های مختلف آن، واقعا مثنوی هفتاد من می‌شود. اما شاید تا همین جا، تصویری از موقعیت کودکان کار در ایران به دست داده باشیم.

– سال‌هاست که در دفاع از حق کودک‌ی در ایران، فعالیت‌هایی صورت می‌گیرد. آیا

در طی این سال‌ها، به اعتبار این فعالیت‌ها و پس از آن که جامعه تا حدود قابل توجهی نسبت به کار کودکان در ایران متوجه و حساس شده است، تغییری در وضعیت کودکان به وجود نیامده است؟

– **سوسن بهار:** متأسفانه باید بگویم، به رغم فعالیت‌هایی که صورت گرفته، هنوز نه تنها جامعه‌ی ایران، بلکه جامعه‌ی جهانی هم، تا حد بسیاری نسبت به وضعیت کودکان بی‌توجه و غیر حساس است. آن‌چه که ما در روزنامه‌ها می‌بینیم و در نوشته‌های گوناگون می‌خوانیم، نه از سر توجه و حساسیت، بلکه از بدی حادثه و عمق بی‌حقوقی کودکان و به ویژه در مورد جنبه‌ی علنی آن، یعنی کار خیابانی، هست. با این همه، اما یک فاکتور بسیار مهم تغییر کرده است: آن‌هم توجه بخشی از پیش‌روان جامعه به امر کودکان و دفاع از حقوق آنان است، که به دلیل عمق فاجعه‌ی بلاکشی کودکان می‌باشد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که در سال‌های اخیر جنبش لغو کار کودک و کمپین دفاع از حق کودک‌ی، بخشی از فعالین خود در ایران را پیدا کرده و این به خودی خود فاکتور مثبتی است. و از این منظر، طبعاً تأثیراتی هم هر چند محدود بر زندگی کودکان و ساختن فرهنگ از پایین برای مقابله با بی‌حقوقی و بلاکشی کودکان به وجود آمده است. باید توجه داشت، که متأسفانه فعالین دفاع از حق کودک‌ی در ایران برای انجام فعالیت‌های خود با مشکلات بسیار دست و پا گیر و موانع حقوقی و حتا امنیتی جمهوری اسلامی مواجه هستند و طبعاً این مشکلات و موانع، تأثیرات کار آن‌ها را – مستقل از هر اشکالی، که ممکن است این فعالیت‌ها داشته باشند – محدود می‌کند.

– شما در نوشته‌ها و صحبت‌های خود، کودکان ایران را فراموش شده‌ترین کودکان جهان می‌خوانید، چرا؟ واقعا چه تفاوتی از حیث بی‌حقوقی یا بردگی مزدی بین کودکان در ایران و مثلاً کودکان در هندوستان یا پاکستان وجود دارد؟

– **سوسن بهار:** بله، کار و بهره‌کشی از کودکان در سراسر جهان وجود دارد. به طوری که گفته می‌شود، از هر شش کودک یک کودک کار و در مجموع بیش از ۳۸۰ میلیون کودک کار – با احتساب کار خانگی و کودکانی که برای تهیه‌ی آب آشامیدنی در آفریقا، روزانه کیلومترها راه پیمایی می‌کنند – وجود دارد. و

بحران اخیر سرمایه‌داری، کار کودک و استفاده از آن را بیش‌تر از گذشته به دستور روز کارفرمایان تبدیل کرده است. اگر در سال‌های پایانی هزاره‌ی دوم، از به اصطلاح برکت اجتماعی شدن سرمایه و تشکیل نهادهای غیر دولتی در زمینه‌ی دفاع از حقوق کودکان، بحث لغو کار کودک نه فقط از پایین و توسط جنبش زنده و قوی «گلوبال مارش» علیه کار کودک، بلکه از بالا هم به ویژه در کنفرانس اقتصادی نمایندگان سرمایه‌ی جهانی در «ریو» دامن زده شد؛ اما امروز بنا به ضرورت اقتصادی کارکرد سرمایه در شرایط بحرانی، قدم به قدم – هر چند در پشت پرده – سعی می‌شود که این هدف و فعالیت‌های ناشی از آن به حاشیه رانده شود.

خوب، از این نظر، کودکان ایران تفاوتی با سایر کودکان جهان ندارند. آن‌چه اما وضعیت کودکان در ایران را ویژه می‌کند و آن‌ها را به زعم من به فراموش شده‌ترین کودکان جهان مبدل می‌سازد، وجود قوانین تصریح شده، مدون و در حال اجرای کودک ستیز جمهوری اسلامی علیه کودکان است. به راستی در کدام کشور می‌توان نمونه‌ی قانون کار ماده‌ی ۷۹ و تبصره‌ی ۸۴ آن، قوانین مدنی و بندهای مربوطه، قوانین فقهی و شرعی مواد ۶۲۲ تا ۲۵، قوانین جزایی و... را پیدا کرد، که بی‌حقوقی مفرط کودک را رسمیت می‌دهد و زندگی را برایش مثل جهنمی می‌کند، که جانش را به آتش می‌کشد و از بین می‌برد.

کودکان در بخش‌های دیگر جهان هم مورد بی‌حقوقی قرار می‌گیرند، اما این بی‌حقوقی و ظلم به آن‌ها قانونی نیست. و در نتیجه، دست تلاش‌گران عرصه‌ی دفاع از حق کودک‌ی برای انجام فعالیت به نفع کودکان و بهبود زندگی آنان – حتا با توجه به حقوق قانونی – باز است. در ایران، اما این طور نیست. قانون جمهوری اسلامی، فقه و شرعیت اسلام، بی‌حقوقی کودک را تأکید و تصریح کرده است. در هندوستان از این نظر مثال خوبی است. در آن جا، «گلوبال مارش» فعالیت‌های بسیار با ارزشی را در دفاع از حق کودک‌ی انجام داده است. هزاران کودک از بردگی و کار مزدی نجات داده شده و مشغول تحصیل هستند. فعالین و تلاش‌گران این عرصه هم قانوناً از حق فعالیت و مصونیت برخوردار می‌باشند. در پاکستان البته شرایط تا حدودی فرق می‌کند. یک نمونه، وضعیت اقبال مسیح و احسان است. اقبال را کشتند و احسان هم تبعید شد. در این جا ما با تضاد پراتیک و

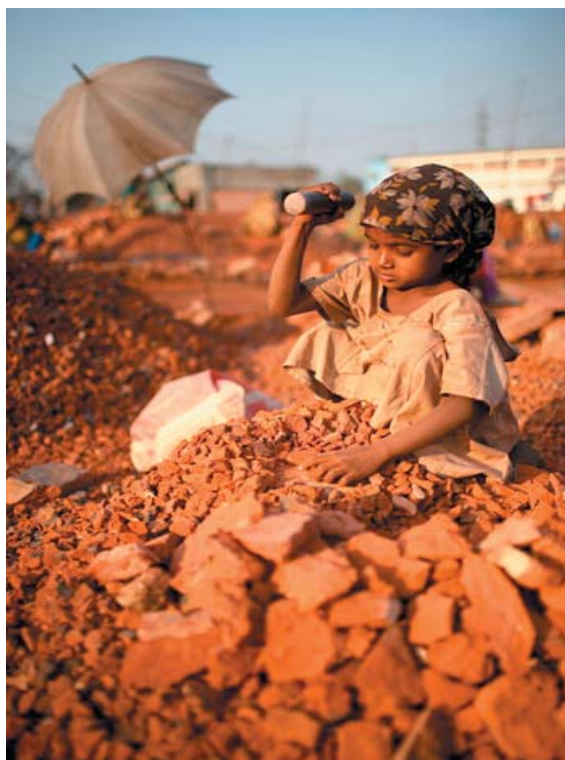
ارزش گذاری‌ها و قوانین روبرو هستیم. این هم مشکلی است، که باید بر طرف شود. در سال ۱۹۹۱ به یمن فعالیت‌های «بی. ال. اف.» اولین قانون علیه بردگی کودکان توسط دولت پاکستان تصویب شد، در سال ۱۹۹۳، قانون دیگری درباره‌ی لغو کار بردگی - که وسعت بیش‌تری از قانون قبلی داشت - باز هم در اثر فعالیت «بی. ال. اف.» تصویب گشت. با این همه بردگی کودکان در پاکستان ریشه‌کن نشده است. آن چه که در این جا به چشم می‌خورد، عدم تطبیق عمل کرد دولت با قوانین مصوبه است. این موارد و هم چنین آزار تلاش‌گران جنبش لغو کار کودک، یا اجرا نشدن این یا آن قانون به نفع کودکان، در گوشه و کنار جهان هنوز وجود دارد. اما هیچ یک از این مشکلات و موانع، با آن چه در ایران وجود دارد، قابل مقایسه نیست. در پاکستان یا هندوستان یا... شما با قوانین فقهی ۶۲۲ تا ۲۵، که بر حق تادیب کودکان از سوی والدین، تا حد مرگ آن‌ها، تاکید می‌کند، مواجه نیستید. یا با تبصره‌ی ۸۴ ماده‌ی ۷۹ قانون کار جمهوری اسلامی، که با مستثنی کردن کارگاه‌های کوچک و کارگاه‌هایی که توسط ابوبین اداره می‌شوند و هم چنین بخشی از کارهای دولتی، که در عمل راه را به طور قانونی برای بهره‌کشی از کودکان باز می‌گذارد.

به این اعتبار و با توجه به بی‌اعتنایی یا بی‌خبری از فاجعه‌ی زندگی کودکان در ایران است، که من آن‌ها را فراموش شده‌ترین کودکان جهان می‌نامم؛ چرا که اعمالی چنین خشن و غیر انسانی به طور آشکار و قانونی علیه آنان صورت می‌گیرد و جامعه‌ی جهانی در این باره یا نمی‌داند و یا می‌داند و ساکت است. در ارتباط با خود جامعه‌ی ایران، که وضعیت از این هم اسفناک‌تر است. جامعه از این وضعیت باخبر است و هیچ کار جدی و موثری علیه آن انجام نمی‌دهد.

- برخوردار طبقه‌ی کارگر و فعالین جنبش کارگری در ایران نسبت به کار کودکان چیست؟ چرا این جا فعالیتی مانند آن چه در هندوستان یا پاکستان علیه کار کودک صورت گرفته و می‌گیرد، دیده نمی‌شود؟

- سوسن بهار: خوش‌بختانه در سال‌های

اخیر مساله‌ی لغو کار کودکان به ویژه در قطع‌نامه‌های اول ماه مه بخشی از طبقه‌ی کارگر طرح شده است. اما طرح این مطالبه، بیش از آن که از منظر کودکان باشد، به عنوان جزء و تابعی از مجموعه‌ی مسایل اجتماعی طبقاتی در این گونه لیست‌ها مطرح می‌شود و در واقع، به مصداق در مثل مناقشه نیست، می‌توانم بگویم که امر بردگان ارزان کوچولو هنوز به صورت امری در «خود» برای طبقه‌ی کارگر ایران وجود دارد. نه امری برای کودکان، برای رهایی آنان از بردگی مزدی کشنده و تباه کننده‌ی جسم و روان آنان. به همین دلیل است، که هنوز هیچ برنامه و



فعالیتی برای لغو کار کودکان در هیچ بخش جنبش کارگری وجود ندارد. و ما متأسفانه شاهد آن نیستیم، که مثلاً کارگران این یا آن کارخانه در اعتراض به بردگی مزدی کودکان، دست از کار می‌کشند؛ یا یک کارگاه قالی‌بافی را بر سر کارفرمایش خراب می‌کنند و کودکان کارگر را از بردگی نجات می‌دهند.

از این تناقضات و تعریف‌ها و تبیین‌های مختلف و بعضاً غلط که بگذریم، هنوز در سطح فرهنگی تا آن جا که به جنبش کارگری در ایران برمی‌گردد، همان طور که گفتم، ما با برنامه‌ای هدف‌مند و فعالیتی نقشه‌مند بر آن اساس برای لغو کار کودکان مواجه نیستیم. چیزی که برای من بسیار عجیب و

در عین حال تأسف‌برانگیز است، تفاوت فاحش مطالبات کودکان کارگر در کنگره‌های جهانی اول و دوم کودکان کارگر در ایتالیا و هندوستان، که من شانس شرکت در هر دوی آن‌ها را داشتم، با طرح مطالبات مربوط به آن‌ها مثلاً در قطع‌نامه‌های اول ماه مه بخش‌هایی از طبقه‌ی کارگر در ایران است. کودکان به عنوان تجربیات عملی زندگی‌شان، در مطالبات خود در آن کنگره‌ها از جمله بر حق کار والدین خود، از حق تجمع در محل کار، علنی و دسته جمعی بودن قراردادهای کار، بیمه‌ی بیکاری و بازنشستگی، امکان آموزش و بالا بردن توانایی کارگران بزرگ‌سال از طریق برگزاری کلاس‌های مهارت حرفه‌ای و سوادآموزی و بسیار موارد ریز و دقیق دیگر تاکید داشتند. و آموزش رایگان و با کیفیت بالا را هم به مثابه جایگزین بردگی مزدی خود می‌خواستند. جالب است بدانید، وقتی من از «ام‌رل»، یکی از کودکان شرکت کننده در کنگره، پرسیدم: منظور شماها از این مطالبات چیست؟ آیا از بزرگ‌تری هم کمک گرفته‌اید؟ جواب داد: نه، از بزرگ‌ترها کمک نگرفتیم. پدر من چون نمی‌دانست، که حداقل دست‌مزد چقدر است و در محل کار هم اجازه‌ی تجمع و مشورت نداشت، از کار اخراج شد. و من مجبور شدم به جای او از شش سالگی به درست کردن جلد‌های چرمی برای کتاب‌های کوچک پردازم.

مورد دیگر، همین شعاری است که این کودکان از ته قلب و با تمام وجود فریاد می‌زنند: «بال مزدوری ک تم کنگره»، که به معنای «کار مزدی باید

لغو شود» است. وقتی این شعار را به این سادگی از دهان کارگران کوچک، به مثابه‌ی یک امر بدیهی، می‌شنوم و از طرف دیگر، به بحث‌های عجیب و غریب در مورد امکان یا عدم امکان لغو کار مزدی در تبیین‌های برخی از فعالین جنبش کارگری می‌اندیشم، تنها پاسخی که در مقایسه‌ی این دو می‌یابم: وجود جنبش زنده، فعال و عملی لغو کار کودکان در «گلوبال مارش» و به همین دلیل، اقبال آن در فراگیر شدن است، که در عین حال خصلتی عینی و پویا به آن می‌دهد. این جا، لغو کار کودکان مساله‌ای برای بحث و یا صرفاً شعاری برای اول ماه مه نیست، جنبشی برای عمل است؛ جنبشی برای لغو

کار کودکان، چون کودکان نباید کار کنند، باید تحصیل کنند، باید بازی کنند، باید آسایش داشته باشند. و ثروت‌هایی هم که طبقه‌ی کارگر جهانی - یعنی پدرها و مادرهای همین کودکان - آفریده‌اند، این امکان را به راحتی و در حد مطلوب به وجود آورده است. ای کاش بزرگ‌ترها هم مسایل را به سادگی کودکان درک می‌کردند. به عنوان یک عضو جنبش کارگری، آرزوی دیدن چنین روزی را دارم.

- **تشکل‌های مدافع حقوق کودکان در ایران نسبت به این مساله چگونه برخورد می‌کنند؟ اصلا این گونه تشکل‌ها چه امکاناتی برای فعالیت در زمینه‌ی دفاع از حقوق کودکان دارند؟**

- **سوسن بهار:** اجازه بدهید قبل از پاسخ به سوال، بدوا به نفس این تشکل‌ها و تعریف‌شان از منظر خودم بپردازم و سپس در دل چنین تلاشی، به سوال شما در این زمینه پاسخ بدهم.

در ایران، ما اساساً فقط یک نوع تشکل برای دفاع از حق کودکی داریم، آن هم ان.جی.او.ها هستند. بنا به تعریف، ان.جی.او. یعنی ایزاری برای تاثیرگذاری بر مشکلی، دوا کردن دردی، به وجود آوردن فرهنگی و در بهترین حالت، از بین بردن آن مشکل و درد اجتماعی. این نهادها در ایران، ظرفی برای فعالیت بخشی از صمیمی‌ترین تلاش‌گرانی است، که از بسیاری چیزها گذشته‌اند تا به اندکی دستاورد برای حل مشکلات معینی برسند. به نظر من، در کل وجود این گونه نهادها به سهم خود تاثیرات مثبتی چه در زمینه‌ی کار عملی و چه فرهنگ‌سازی داشته است. بنابراین، نگاه من نقد نفی‌گرایانه و ندیده گرفتن مشکلات و فعالیت‌های ارزشمند تلاش‌گران این نهادها نیست، بلکه مورد مذاقه قرار دادن این فعالیت‌ها از زاویه‌ی منافع جنبش لغو کار کودک و جنبش دفاع از حق کودکی به نفع فراگیر و اجتماعی شدن رویکرد و ساختار و جهت این گونه تشکل‌هاست. هم‌چنین تلاش من، نشان دادن هم‌سرنوشتی آن‌ها با ما، فعالین جنبش لغو کار کودک، است.

من فکر می‌کنم، که برای پیش برد یک حرکت مثبت به نفع آرمان‌ها و خاستگاه‌های مردمی، مجموعه‌ای از فعالیت‌ها و تشکل‌های گوناگون لازم است که بتوانند با هم و در کنار هم به هدف‌هایشان برسند. اما تا آن جا که به ان.جی.او.ها به عنوان نهادهایی که

کار اجتماعی یا در فرهنگ عامه کار «خیر» انجام می‌دهند، بازمی‌گردد، تعریف و انتظاری که از کار خیر در جوامعی مثل ایران وجود دارد، بیش‌تر همان تصویر کاسه‌ی ابولفضل چرخاندن و لقمه‌ای نان در دهان باز شده به نیازی، گذاشتن است. مسکن است نه درمان و لزوماً از انگیزه‌های انسانی هم ناشی نمی‌شود. هر چند که نفس تقسیم نان، بهتر از بی‌تفاوتی به گرسنگان و رد شدن از کنار آنان است و اگر این گونه تلاش‌ها بتواند با کمک به یک انسان - چه کودک و چه بزرگ‌سال - بر زندگی آن فرد تاثیر مثبت بگذارد و تغییری به وجود آورد، ارزشمند و محترم است، اما به هیچ وجه کافی نیست؛ چون دست به ریشه‌ی مشکلات نمی‌برد و به اصطلاح ریشه‌ای عمل نمی‌کند. مشکل به جای خود باقی می‌ماند، حداکثر قدری بهبود در وضعیت کسانی که دچار آن مشکل هستند به وجود می‌آید. در مورد حقوق کودکان هم به همین شکل است. بدون انجام مجموعه‌ای از کارها، از فرهنگ‌سازی و اطلاع‌رسانی گرفته تا آموزش خانواده‌هایی که کودکان آن‌ها به کار اشتغال دارند، از نقد صریح و روشن قوانین کودک آزار گرفته تا ایجاد هم‌دلی در جامعه برای لغو کار کودکان و دامن زدن به جنبش اجتماعی و ایجاد تشکل‌ها و ابزارهای مناسب این کار، و... مشکل کار کودکان به قوت خود باقی می‌ماند. و تا آن جا که به چنین فعالیتی برمی‌گردد، تنها و تنها با داشتن درک روشنی از نحوه‌ی فعالیت و هدف‌مندی آن است که می‌توان به موفقیت آن امیدوار بود. اشاعه دادن فرهنگ کمک به دلیل انجام وظیفه‌ی انسانی و فعالیت اجتماعی برای رشد و پویایی اجتماع، نیازمند روحیه‌ی هم‌دلی و هم‌کاری صمیمانه و ارزش گذاشتن و قدر دانستن مجموعه‌ی فعالیت‌های ریز و درشت در این زمینه است. مقصودم این است، که هر چند نمی‌توان و نمی‌باید از تلاش صمیمانه هر چند به لحاظ سبک کاری ناکافی فعالین این گونه تشکل‌ها قدردانی نکرد و راهی برای هم‌کاری نیافت، اما مساله‌ی مهم هدف و چشم‌انداز این فعالیت‌ها است. با گذاشتن لقمه‌ای نان در دهان یک گرسنه یا صد یا هزار گرسنه، پدیده‌ی گرسنگی را نمی‌توان از بین برد. محدود نماندن به مینیمم‌ها و دور شدن از تعاریفی که تحت نام دفاع از حق کودکی به نوعی دیگر غریزه‌ی رهایی کودکان را به انقیاد تعابیر سرمایه‌دارانه درمی‌آورد، مثل تعابیری که به عوض جلوگیری از

آسیب‌هایی که جامعه‌ی متناقض به لطافت کودکی می‌زند، کودکان را آسیب اجتماعی قلمداد می‌کند و میلیون‌ها تومان و دلار و... را خرج آسیب‌شناسی و مقالات مفصل در این زمینه به عوض بالا بردن کیفیت آموزش، تحصیل رایگان و اجباری و منع کار کودک و برداشتن قدم عملی برای کمک به کودکان می‌نماید، یکی از این شاخص‌های فعالیت جدی و ریشه‌ای در این زمینه است.

تعاریفی از قبیل این که ما «ماهی‌گیری یاد می‌دهیم، ماهی در بشقاب نمی‌گذاریم»، که بخشا توسط خانم شیرین عبادی در زمینه‌ی دفاع از حقوق کودکان مطرح می‌شد، جدا از ظاهر آموزنده و رو به جلوی آن، در واقع چیزی نیست جز مثلاً کودکان کار خیابانی - که برای خود و خانواده‌شان کار می‌کنند - را در محلی دولتی جمع کردن و به شیوه‌ی ظاهراً کودک دوستانه مورد استثمار قرار دادن. از کودک کار کشیدن، به هر شکلی که می‌خواهد باشد، معنایی جز حق کودکی را زیر پا گذاشتن ندارد. جامعه باید مسئول کودکان باشد و ملزومات یک زندگی شرافتمندانه را برای آن‌ها فراهم کند، تا آن‌ها بتوانند به نوبه‌ی خود بزرگسالان مسئولی برای نسل‌های بعدی باشند. بنابراین، بحث اساساً بر سر شکل و ظرف فعالیت در وهله‌ی اول نیست، بلکه محتوای درون نقش تعیین کننده دارد. پس از آن، این مساله‌ی مهم مطرح می‌شود، که هر ظرفی جایگاه محتوای معینی است. به طور مثال، تشکلی که بر قوانین درونی مستبدانه، الیت‌گرا و هر می بنیان گذاشته شود، طبعاً نمی‌تواند ابزار مناسبی برای پیش بردن امری چنین خطیر باشد و کلاً صلاحیت آن را هم ندارد. پس نگاه از پایین به ان.جی.او.ها، یعنی کمک به آن‌ها، تاثیر گذاشتن بر آن‌ها و از امکانات‌شان به نفع احقاق حق کودکی استفاده کردن. با این تعبیر، باید بگویم که ان.جی.او.ها در ایران را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

۱- ان.جی.او.های خود ساخته، که حاصل تلاش جمعی از فعالین اجتماعی است که از جان و مال گذشته‌اند و سعی کرده‌اند به نحوی شایسته، هر چند محدود، در قیاس اجتماعی قدم‌های مثبتی در جهت امر کودکان بردارند. به نظر من، این گونه نهادها، جنبش‌های جنبشی عظیم و اجتماعی‌اند، که تولدشان تاثیرات بسیار عمیقی بر روند تحولات به نفع کودکان در سطح اجتماعی خواهد گذاشت؛



۲- تشکل‌های نیمه دولتی، که اساساً در تقسیم کار نهادهای زیرمجموعه‌ی پروژه‌های دولتی به وجود آمده‌اند و علی‌رغم سازمان‌دهی برخی از اقدامات، وظیفه‌ی اصلی آن‌ها حفظ مرزهای تعیین شده از طرف دولت است؛

۳- تشکل‌های بدلی، که در واقع پروژه‌های مستقیم دولتی تحت نام آن. جی. او هستند و برای دریافت کمک از موسسات بین‌المللی و در عین حال کنترل و مسخ کردن فعالیت‌های غیر دولتی به کار گرفته می‌شوند؛

مشکلات این نهادها را هم می‌توان به طور کلی بر دو دسته تقسیم کرد: مشکل ساختاری؛ و مشکل بیرونی و اجتماعی؛

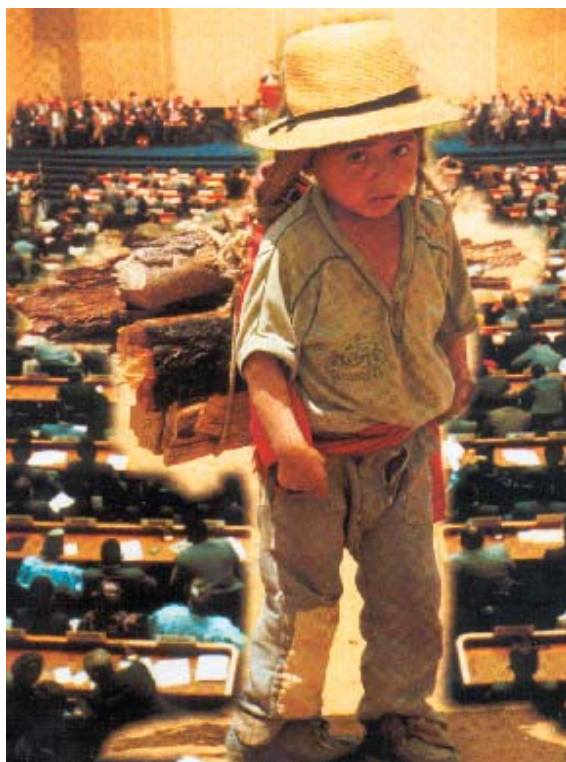
در زمینه‌ی مشکل ساختاری، آن. جی. اوها تا آن جا که به دخالت دولت و شبیه سازی‌های آن برمی‌گردد، نه تنها روز به روز بیش‌تر از جنبش‌های اجتماعی دور می‌شوند و اساساً به نهادهایی بسته، در خود، و خودکامه‌ای تبدیل می‌گردند که موضوع کارشان را نه از مسایل درون جامعه، بلکه بر اساس پروژه‌های پول ساز و منطبق بر سیاست‌های تعیین شده از طرف دولت می‌گیرند.

در مورد مشکلات بیرونی و اجتماعی هم باید بگویم، که به دلیل کمبودهای آن. جی. اوها و عدم رویکرد اجتماعی آن‌ها و کارکرد فرهنگ غلط و درک نادرست از کار اجتماعی از یک طرف و وجود فرهنگ بزرگ‌سالار و عدم سابقه‌ی کار اجتماعی و فرهنگ ساز و به رسمیت نشناختن تاثیر این گونه فعالیت‌ها و صرفاً چشم به دگرگونی بنیادین بدون برداشتن قدم موثر و از پایین و کل تغییرات را از بالا دیدن

از طرف دیگر، که به ویژه در مورد مسایل کودکان که به غلط به زعم بعضی‌ها مقوله‌ای خیریه‌ای است و کم‌تر «بزرگ‌ترهای جدی» را به خود جلب می‌کند؛ آن دسته از آن. جی. اوها که می‌خواهند کار اجتماعی کنند را با مشکلات جدی روبرو ساخته است. بی‌اعتمادی مردم به این نهادها، به دلیل وجود نمونه‌های نامناسب، و اساساً از یکی گرفته شدن این نهادها با خود به وجود آورندگان مشکلات اجتماعی، مساله‌ای دیگر است. مشکلات ساختاری و اجتماعی آن. جی. اوها تاثیر مستقیمی بر روند شکل‌یابی و تحقق حق کودکی در جامعه دارد. به همان اندازه که این تشکل‌ها منطبق بر تعریف پایه‌ای و

روح ناظر بر آن، یعنی مردمی بودن، عمل کنند، طبعاً پروسه‌ی دستیابی به این حقوق سریع‌تر پیش خواهد رفت.

برای جلب جامعه و شرکت دادن و دخالت کردن مردم و سایر نهادها و تشکل‌های دموکراتیک در زمینه‌ی دفاع از حق کودکان، علاوه بر آن چه قبلاً گفتم، تربیت و آموزش کادر و فعال اجتماعی، بازنگری در ساختار آن. جی. اوها، تلاش برای جلوگیری از دخالت دولت‌ها در کار آن‌ها، تشویق و نزدیک کردن‌شان به جنبش‌های اجتماعی و به ویژه جنبش کارگری، یک ضرورت و یک وظیفه‌ی مهم همه‌ی ما است.



بر این اساس، من فکر می‌کنم بخشی از آن. جی. اوها در ایران با وجود فعالین و تلاش‌گران صمیمی خود تلاش کرده‌اند فعالیت‌های موثری را به نفع کودکان سازمان بدهند. هر چند این فعالیت‌ها هنوز محدود است و کمبودهایی دارد، اما باید کار این عزیزان را قدر گذاشت. در عضویت این گونه نهادها در جنبش جهانی لغو کار کودک و کمپین دفاع از حق کودکی، کوچک‌ترین شکی نمی‌توان داشت. باید در نظر داشته باشیم، که فعالیت در محیط پُر از مخاطره و با وجود محدودیت‌های قانونی، بسیار دشوار است. علی‌رغم این، می‌بینیم که فعالیت‌های این عزیزان چگونه مسایل کودکان را به

سطح جامعه رانده و توانسته تعدادی از پیش‌روترین انسان‌ها را به امر عاجل و ضروری دفاع از حق کودکی جلب کند.

- تا چند روز دیگر، یازدهمین سال‌گشت «رژه‌ی جهانی» کودکان فرا می‌رسد. به اعتبار آن حرکت عظیم جهانی کودکان کار، قانون منع کار پُر مخاطره‌ی کودکان در «سازمان جهانی کار» به تصویب رسید. شما هم یکی از فعالین این «رژه‌ی جهانی» بودید، بگویند آن حرکت چگونه آغاز شد و به چه نتایجی رسید؟

- **سوسن بهار:** کمپین دفاع از حق کودکی از سی و چند سال پیش در هندوستان آغاز به کار کرده و در سال ۱۹۶۷ با بنیان گذاشته شدن اولین تشکل ضد بردگی مزدی جهان معاصر توسط احسان‌الله خان در پاکستان ادامه یافته است. همان‌طور که قبلاً هم گفتم، تصویب قوانین منع برده‌داری به یمن فعالیت «بی. ال. اف. ال. اف.» در سال‌های ۹۱ و ۹۳ و سرانجام مرگ دل‌خراش اقبال مسیح، که عامل موثری در شکل‌گیری حرکت‌ها و برگزاری سمینارهای مختلف در گوشه و کنار جهان درباره‌ی کار کودکان گردید، ایده‌ی راه انداختن یک رژه‌ی جهانی علیه کار کودک را تسریع کرد. «گلوبال مارش»، یا رژه‌ی جهانی علیه کار کودک، رسماً از نوزدهم سپتامبر ۱۹۹۸ به عنوان شاخه‌ای مستقل از کمپین دفاع از حق کودکی پا به عرصه‌ی ظهور گذاشت. «گلوبال مارش»، یکی از با شکوه‌ترین رژه‌ها و اگر اشتباه نکنم اولین آن را در روستای محل تولد اقبال مسیح در نزدیک لاهور آغاز کرد و هم‌زمان در هندوستان هم رژه‌ای به زیبایی و شکوه یک قطار کوچک انسانی به راه انداخت.

در این حرکت، که در مجموع سیصد کودک به نمایندگی از کودکان کار و بردگان کوچک از بیش از صد کشور جهان و هم‌راهان اروپایی و آمریکایی آن‌ها حضور داشتند، در مجموع بیش از ۸۰ هزار کیلومتر دور دنیا رژه رفتند، مورد تشویق و استقبال نهادهای مردمی و مدافعین حقوق کودک در کشورهای مختلف قرار گرفتند، و سرانجام قطع‌نامه‌ی پُر محتوا و کودکانه‌شان را (که در سال ۹۹ در «داروگ» هم چاپ شد) به اجلاس سالیانه‌ی



سازمان جهانی کار در ژنو ارائه دادند. البته باید بگویم، که قطع‌نامه‌ی بچه‌ها بسیار فراتر و رو به جلوتر از آن چیزی بود، که سازمان جهانی کار در سال ۹۹ تصویب کرد. کودکان کار در قطع‌نامه‌شان خواستار لغو بی‌درنگ کار کودکان شده بودند و بسیاری مطالبات دیگر را هم برای والدین کارگر خود خواسته بودند. یک سال بعد، یعنی در ماه مه سال ۱۹۹۹، شانزده کودک به نمایندگی از طرف کودکان رژه رونده‌ی سال پیش در اجلاس سالیانه‌ی سازمان جهانی کار شرکت کردند و در حضور رئیس‌جمهورها و وزرای بیش از ۱۷۰ کشور جهان، با بیان کودکانه، اما قاطع‌شان به دفاع از مفاد بیانیه‌ی خود پرداختند. بعد از چهار روز بحث و گفت‌وگو و تبادل نظر، سرانجام در روز چهارم ژوئن ۱۹۹۹، مقاله‌نامه‌ی ۱۸۲، یعنی لغو بی‌درنگ اشکال کار پُر مخاطره‌ی کودکان - از جمله کار در خیابان - و جایگزینی آن با تحصیل رایگان به تصویب رسید و در روز ششم ژوئن توسط رییس سازمان جهانی کار به صورت یک اطلاعیه‌ی مطبوعاتی منتشر شد. متعاقب آن، روز دوازدهم ژوئن هر سال، پس از پذیرفته شدن این مقاله‌نامه و امضای آن توسط اکثریت کشورهای جهان، به روز جهانی لغو کار کودک تبدیل گشت. در واقع، ما نتوانستیم به کل خواست‌ها مان، یعنی ممنوعیت تمامی اشکال کار برای کودکان - و نه فقط خطرناک‌ترین آن‌ها - برسیم. اما تحقق همین حد از خواست‌ها مان هم که توسط یک جنبش اجتماعی به ثمر رسید، یکی از زیباترین برگ‌های تاریخ بشریت مدرن در هزاره‌ی دوم و سوم است.

- امروز، پس از یازده سال، وقتی به آن حرکت شورانگیز فکر می‌کنید، چه احساسی به شما دست می‌دهد؟ چه خاطراتی از آن حرکت و از آن کودکان عزیز دارید؟ آیا می‌دانید که امروز آن کودکان، که آن روزها هزاران کیلومتر را با آرزوی بهبود زندگی کودکان کار جهان و تحصیل مناسب خود و آن‌ها طی کردند، چه می‌کنند؟

- **سوسن بهار:** واقعیت این است، که آشنایی با «بی. ال. ال. اف. اقبال، احسان، و به تبع آن «گلوبال مارش» و کایلاش، زندگی مرا هم مثل بسیاری دیگر از تلاش‌گران این عرصه دست‌خوش تغییر کرد. هنوز هم یادآوری صحنه‌ای که در کنار شوکت از

هندوستان، سلطانه از بنگلادش، ولفگدانک از پرتغال، اولیویا از بولیویا، مایکل از آفریقا، جسی از آمریکا، جین از فیلیپین، مانوئل از شیلی، جودیت از پاناما، کاندیده از نیکاراگوئه، ورونیکا از کنیا، جوان از فیلیپین، کاترین از پاناما، ریگو برتوم. رالیس از گواتمالا و لوک از آمریکا، در حالی که که فریادزنان با شعارهای «بسه دیگر کار واسه دسای کوچک»، «کودکان کار نمی‌خواهند، بلکه تحصیلات می‌خواهند، بازی و شادی می‌خواهند»، «استثمار کودک بسه»، وارد ساختمان سازمان جهانی کار شدیم و در پای بنای یادبود رژه‌ی جهانی - که ستونی است با رد پاهای کودکان از سیمان - تجمع کردیم، اشک شوق بر چشمانم می‌آورد. آن روزها برای من یعنی بازگشت به دنیای کودکی از یک سو و شوکه شدن از زشتی چهره‌ی جهانی که در آن زندگی می‌کنیم از سوی دیگر. یاد این که امانوئل کوچولو از بغل من پایین نمی‌آمد، بچه‌ها بر سر گرفتن دست من با هم مسابقه می‌دادند، از من امضاء می‌خواستند، چون نشریه‌ای برای آن‌ها با عکس اقبال نوشته و چاپ کرده‌ام، فشار دادن عکس اقبال بر روی سینه‌هاشان، این که نوبتی کلاه حصیری من را سرشان بگذارند و با هم عکس بگیریم و ده‌ها خاطره‌ی با ارزش و زیبای دیگر، گریه و خنده‌ای توامان برای من است. البته دلم هم می‌گیرد، از این که که متأسفانه امکانات تکنیکی لازم را نداشتم تا یکی از زیباترین صحنه‌های تاریخ جنبش کارگری معاصر را ثبت کنم. همه چیز عالی بود و عزیز، خندیدن بچه‌ها به من، شوخی با ولفگدانگ و جووان بر سر طاووس‌هایی که در حیاط سازمان جهانی کار می‌چرخیدند

و ما می‌خواندیم: مرغ خونه‌ی پولدار طاووسه و هزاران هزار خاطره و خنده و گریه‌ی دیگر. اما مهم‌ترین اتفاق آن سفر، زبان گشودن کاترین چهارده ساله که نه ساله می‌نمود، رو به من، بعد از مدت‌ها سکوت بود. تنها در گوشه‌ای نشسته بود. من هم تنها بودم. مشکل عدم تسلط کافی به زبان، مانع از دم‌خور شدن با همه می‌شد. انگلیسی دست و پا شکسته‌ی من را کایلاش می‌فهمید و احسان و بس. نگاهش کردم، به رویش لبخند زدم و گفتم اجازه دارم با تو صحبت کنم؟ در حالی که زانوهای لاغر و جثه‌ی سار ماندش را با دستان حلقه شده بغل می‌کرد، به زبان در آمد. من دکمه‌ی ضبط را روشن کردم، بلافاصله سنگینی نگاه همه را بر روی خودم و به محلی که ما حرف می‌زدیم حس کردم. نمی‌دانستم چرا همه ما را نگاه می‌کنند؟ به ضبط نگاه کردم، قدیمی و قراضه بود. آیا علت‌اش این بود؟ به سر و وضع خودم نگاه کردم، ظاهراً عیب و ایرادی نداشت. درست نشسته بودم؟ بله! پس چرا همه به ما نگاه می‌کنند؟ وقتی که کاترین شروع به صحبت به زبان انگلیسی کرد، من حس کردم ممکن است برای سؤال کردن به زبان انگلیسی کم بیاورم. دختر جوان و زیبایی، که مترجم کاترین از لاتین به انگلیسی بود، سوئدی از آب در آمد و من واقعا نزدیک بود از خوشحالی غش کنم. جدا چقدر به من کمک کرد. اما علت نگاه‌ها را بعداً فهمیدم. کاترین از روزی که از دام باند موادمخدر، که به او در سن هفت سالگی تجاوز کرده بودند و او را از طریق معتاد کردنش وادار به پخش موادمخدر کرده بودند، گریخته بود تا آن زمان که خودش به عنوان فعال عرصه‌ی دفاع از حق کودکی در



ارزش و سودمند است. در غیر این صورت هم، تلاش گران این عرصه می‌تواند مرتباً در خانه و محل کار فعالین جنبش کارگری را بزند و برای متقاعد کردن آن‌ها به فعالیت عملی در دفاع از حق کودکی بکوشند. رویکرد اجتماعی و جنبشی کردن این فعالیت انسانی، به خصوص در شرایطی که جمهوری اسلامی تلاش گران دفاع از حق کودکی را دستگیر می‌کند، به زندان می‌اندازد، و مورد آزار قرار می‌دهد، یک راه مهم دفاع از جان این عزیزان هم هست. در هر حال، این فعالیت - مانند هر فعالیت اجتماعی دیگر در ایران - خطر و هزینه دارد. پس چه بهتر، که جامعه را در این امر درگیر کنیم و حمایت اجتماعی وسیع از آن را به وجود بیاوریم. این کار حتا اگر منجر به کاهش خطر و هزینه برای خود ما نشود، حداقل اش این است که به قول معروف دیگر سر دفاع از حق کودکی بی‌کلاه نمی‌ماند. با رویکرد اجتماعی، قادر خواهیم بود فعالین بی‌شماری را جذب این فعالیت کنیم، تا به فعالیت‌های آن در هر صورتی ادامه بدهند. مهم زنده و پویا بودن جنبش است. و جنبش زنده و پویا خواهد بود، اگر اجتماعی شود.

\*\*\*

کتاب زیر را می‌توانید در لینک «کتاب» سایت «نگاه» بخوانید:

### تاریخ بین‌الملل اول



نویسنده: جی. ام. استکلوف  
مترجم: امین قضایی

و پاکستان ... است و پیگیری پروژه‌ی تحصیل رایگان و اجباری برای همه‌ی کودکان جهان، که به نوبه‌ی خود باعث برگزاری دو کنگره‌ی اول و دوم کودکان کار و هم‌چنین رژه علیه تجارت انسان در هندوستان و بسیاری از پروژه‌های فراملی و ملی توسط «گلوبال مارش» شده است. الان، به یمن این فعالیت‌ها، افکار عمومی جهان در سطح قابل توجهی با واقعیات کار کودک آشنا شده و فعالینی بسیاری در سراسر جهان به دفاع از حق کودکی جلب گشته‌اند.

اما نقطه‌ی ضعف را من در تن این جنبش نمی‌بینم، بلکه در برخورد دولت‌ها، فرهنگ رسمی و همین‌طور نهادها و سازمان‌های سیاسی به جنبش‌های اجتماعی و مستقل می‌بینم، که البته این آخری هم از همان فرهنگ رسمی و مسلط بر جامعه نشئات می‌گیرد و باعث می‌شود، که این نهادها و سازمان‌های سیاسی در حد توان خود جنبش دفاع از حق کودکی را - چون زیرمجموعه‌ی آن‌ها نیستند - یاری ندهند. از این نظر، ما هنوز کار زیادی برای انجام دادن داریم.

اما بزرگ‌ترین نقطه‌ی قوت این جنبش، که امید به از بین بردن ضعف‌ها را با خود دارد، نفس جنبش بودن و جنبشی عمل کردن آن است، که این جنبش را زنده و پویا می‌کند و مرتباً فعالین جدیدی را به آن جلب می‌نماید. به نظر من، از این پس هم، باید خصوصیات اصلی این جنبش را حفظ کرد و برای گرم کردن شعله‌ی آن به رژه‌ها ادامه داد. رژه‌ها

تاثیر مثبتی در سطح جهان داشتند. اما در ایران، باید بگویم که تاثیرات فعالیت مجموعه‌ی تلاش گران دفاع از حق کودکی نسبت به عمق فاجعه‌ی بی‌حقوقی کودکان، از یک سو محدود است و از سوی دیگر، به ویژه با توجه محدودیت‌ها و کارشکنی‌های جمهوری اسلامی و نهادهای عامل آن، شادی‌آفرین می‌باشد. کافی است به یاد داشته باشیم، که کمک به کودکان کار افغانی توسط تلاش گران جنبش ما - که درست نقطه‌ی مقابل بی‌شرافتی جمهوری اسلامی نسبت به این عزیزان است - تا چه اندازه سودمند بوده است. کمبودهای دیگر، علاوه بر محدودیت‌ها و کارشکنی‌های جمهوری اسلامی و نهادهای عامل آن، را قبلاً گفته‌ام. آن چه که در این جا مایلم باز مورد تاکید قرار بدهم، ضرورت تلاش برای رویکرد اجتماعی و جنبشی کردن فعالیت‌های دفاع از حق کودکی است. در این راستا، پیش قدم شدن جنبش کارگری بسیار با

رژه شرکت کرده بود، با هیچ کس حاضر به مصاحبه نشده بود. همه بعد از این مصاحبه به من احترام می‌گذاشتند... حالا که به عقب برمی‌گردم و به آن خاطره فکر می‌کنم، حالا که در سن یازده سالگی‌ام از عضویت در «گلوبال مارش» و پانزده سالگی‌ام در «بی. ال. اف» هستم، نه تنها حس می‌کنم، بلکه مطمئنم چیزی که باعث شد کاترین به من اعتماد کند، سیاهی چشم یا موهایم نبود. آن طور که بعضی‌ها گفتند. درخشش صورت و تلالو چهره‌ای دانا هم نبود. حس غریبانه‌ی کودکی که نیازمند نوازش است و مادری که با بی‌امکاناتی دست بر هم می‌ساید و می‌خواهد از کم‌ترین چیزهای ممکن، بهترین‌ها را برای بچه‌هایش درست کند، بله، آن روز، این کودک تنها، سرگردانی و نگاه غریبانه‌ی من مادر را به انبوه جمعیتی که در حال مصاحبه با مطبوعات بین‌المللی بودند، دید. نگاهم کرد، اعتماد کرد، و سپس برای حرف زد. جالب این که، بیش از حرف زدنش با من، از جا برخاستن و بدمیبتون بازی کردنش با من، باعث شد که همه به دورمان حلقه بزنند و از شادی او خوشحالی کنند.

خیلی چیزها راجع به این دوستان کوچک‌مان هست، که تا بمیرم فراموش نمی‌کنم، اما از همه تکان دهنده‌تر خاطره‌ی همین کاترین عزیز است، که امروز خود زنی شجاع و فعال حقوق کودک است و دارای فرزند یا فرزندان شاد هم باید باشد.

تا آن جا که می‌دانم، این بچه‌ها همه فعالند و تحصیل می‌کنند یا تحصیل خود را به پایان رسانده‌اند. فقط شوکت دچار بیماری آلزایمر زودرس شده و هیچ چیز یادش نیست. دیدن او در هندوستان، با وضعیتی که دچارش شده بود، برایم بسیار دردناک بود؛ او که در مزارع زیبای سوئیس دنبال من می‌آمد، برایم به هندی آواز می‌خواند و خوشحال بود که مثل اقبال دوازده ساله است و مثل او برای آزادی و خوش‌بختی کودکانی چون خودش در «گلوبال مارش» فعالیت می‌کند.

- به نظر شما، نتیجه‌ی فعالیت‌های تاکنونی برای الغای کار کودکان در سطح جهان و هم‌چنین در ایران چه بوده است؟ نقاط ضعف و قوت این فعالیت‌ها و این که، از این پس چه باید کرد؟

- **سوسن بهار:** اولین نتیجه‌ی این فعالیت‌ها، آزاد شدن تعداد قابل توجهی از کودکان از بردگی قرض در کشورهایی چون هندوستان

## سمینار «کودکی ربوده شده» برگزار شد!

سمینار «کودکی ربوده شده»، در تاریخ دوم ژوئن ۲۰۱۰، در محل پارلمان سوئد، برگزار شد. هدف این سمینار یک روزه، انعکاس وضعیت کودکان در سطح جهان، پدیده‌ی کار کودک، و تلاش برای جلب همکاری نهادها و افراد دیگر جهت فعالیتی گسترده‌تر در زمینه‌ی بهبود وضعیت کودکان و حقوق انسانی آن‌ها بود.

سمینار «کودکی ربوده شده»، با همکاری و هماهنگی «مرکز ادبیات کودک، داروگ»، «x-cons» و «گروه فعالین حقوق بشر در اروپا و آمریکای شمالی»، و در حضور جمعی از علاقه‌مندان به حقوق کودکان، برگزار گردید.

به عنوان قدمی در زمینه‌ی تحقق اهداف اعلام شده‌ی فوق، باید گفت که این سمینار با مجموعه‌ای از مباحث غنی و در نور توجه در مورد بی حقوقی و کار کودکان در سطح جهان، دلایل بنیادی این پدیده‌ی اسف‌انگیز، و نیز تمرکز بر روی مسایل متعلق کودکان در ایران، از جمله اعدام آن‌ها، سمیناری موفق بود.

کایلایش ساتیراتی، دبیر «گلوبال مارش» و سازمان‌ده «رژهی جهانی کودکان»، که به تبع این راه‌پیمایی طولانی و جهانی کودکان کارگر، «سازمان جهانی کار»، در چهارم ژوئن ۱۹۹۹، مقاله‌ی نامی ۱۸۱، علیه کار پُر مخاطره‌ی کودکان زیر پانزده سال و مصونیت قانونی، سیاسی و اجتماعی فعالین و تلاش‌گران عرصه‌ی دفاع از حق کودک را تصویب نمود، در بحث خود به ضرورت جایگزینی کار کودک با تحصیل و آموزش رایگان و مناسب پرداخت و تصویری روشن و گویا از جهان ثروت‌مند و امکانات بالفعل آن برای ریشه‌کن کردن کار کودکان و جایگزینی آن با تحصیل و آموزش ارائه نمود.

احسان‌الله خان، بنیان‌گذار «جبهه‌ی رهایی‌بخش کودکان از کار بردگی»، که متأسفانه به خاطر مشکلاتی نتوانسته بود در سمینار حضور یابد، از طریق skype نظرات خود درباره‌ی وضعیت کودکان جهان را با شرکت‌کنندگان در سمینار در میان نهاد. وی، با تجربه‌ی سالیان دراز فعالیت برای آزادسازی هزاران کودک پاکستانی از بردگی و تحصیل و آموزش آن‌ها، از جمله اقبال مسیح، این سفن‌گوی شجاع و توانای کودکان کارگر، که در آوریل سال ۱۹۹۵ به دست مافیای کارخانه‌داران پاکستان به قتل رسید، بر این نکته‌ی درست تاکید داشت، که بدون ریشه‌کن کردن کار کودک، صلح جهانی ممکن نیست.

سوسن بهار، سردبیر نشریه‌ی کودکان و نوجوانان «داروگ»، و از فعالین «گلوبال مارش»، در بحث خود با تمرکز بر روی وضعیت کودکان در ایران، بی حقوقی نهادینه شده‌ی کودکان در متن قوانین کودک آزار جمهوری اسلامی و نیز کار کودک در این کشور را مورد بررسی قرار داد. وی خواستار توجه ویژه‌ی سازمان‌ها و افکار عمومی بین‌المللی به این «فراموش شده‌ترین کودکان جهان» بود.

پتر سودر لوند، دبیر تشکل «x-cons» و جانشین هیات سیاسی تصمیم‌گیرنده در کمون «تی‌رسو» استکهلم برای بازار کار و دبیرستان از سوی «حزب محیط زیست»، درباره‌ی زندگی نابسامان خود در دوران کودکی صحبت کرد. وی نقش خانواده، فقر و مشکلات اجتماعی دیگر را در تعلیم و تربیت کودک، با نمونه‌ی زندگی خود، تصویر کرد و با توضیح کار خود از سن هشت سالگی، اسطوره‌ی کار کودکان در کشورهای «فقیر» را به سفره‌گرفت و نشان داد که کار کودک حتی در کشورهای پیش‌رفته‌ی صنعتی و ثروت‌مند نیز وجود دارد.

سوفی کریمی، فعال حقوق بشر از طرف «گروه فعالین حقوق بشر در اروپا و آمریکای شمالی»، در یک بررسی تکان‌دهنده به مساله‌ی غیر انسانی «اعدام» در ایران پرداخت و در طی این بحث، با ارائه‌ی آمار و ارقام مستند، بر اعدام کودکان زیر هجده سال در ایران و قوانین مدنی و شرعی موجود در این باره تمرکز کرد.

صابر مهدی‌زاده، رفتارشناس و هم‌کار «داروگ» و «گلوبال مارش»، در بحث خود به «هویت ربوده شده» و از جمله مفهوم متناقض نسبیت فرهنگی و پدیده‌ی موجود و تفکیک‌کننده‌ی مردم، تحت عنوان «آن‌ها و ما»، در این جوامع پرداخت. در این بحث، تاثیر رابطه‌ی تبعیض‌های سیستماتیک اجتماعی از یک سو و دریافت جوانان از طرز نگرش و رفتار گروه‌های غالب اجتماعی از سوی دیگر، با نگرش و درک جوانان از خود و نقش اجتماعی خود، مورد بررسی قرار گرفت.

مباحث این سمینار، در ویژه‌نامه‌ی «داروگ»، به زبان فارسی و سوئدی، در آینده در دسترس عموم قرار خواهد گرفت.

«مرکز ادبیات کودک، داروگ»

چهارم ژوئن ۲۰۱۰

[www.darvag.com](http://www.darvag.com)

[darvag\\_darvag@yahoo.com](mailto:darvag_darvag@yahoo.com)